

# تو، آن هستی

دگردیسی در استعاره‌های دینی

جوزف کمبل

ترجمهٔ مینا غرویان

## فهرست

- دربارهٔ مجموعه آثار جوزف کمبل ..... ۷
- دیباچه ..... ۹
- جوزف کمبل کیست؟ ..... ۹
- هرچیز که در جستن آنی، آنی ..... ۱۰
- کمبل و اسطوره ..... ۱۷
۱. استعاره و راز دینی ..... ۳۱
- معنای اسطوره ..... ۳۱
- نقش اسطوره ..... ۳۳
- استعاره، زبان بومی اسطوره ..... ۳۸
- استعاره و راز ..... ۴۲
۲. تجربهٔ راز دینی ..... ۴۵
- نماد و تجربهٔ دینی ..... ۴۵
- تجربهٔ راز ..... ۴۷
۳. خداوند در پندار ما ..... ۵۵
- ادراک خدا ..... ۵۵
- چگونه راز خدا را تجربه می‌کنیم ..... ۶۶
- نمادها: خارج از زمان و مکان ..... ۷۱

۷۷	۴. تخیل دینی و قواعد خداشناسی سنتی
۷۷	بدفهمی نمادها
۸۳	تخیل و شناخت خدا
۹۳	۵. نمادهای سنت یهودی - مسیحی
۹۳	ما چه نوع خدایانی داریم؟
۱۰۲	سفر پیدایش
۱۰۸	ابراهیم، پدر قوم یهود
۱۲۱	۶. درک نمادهای معنویت یهودی - مسیحی
۱۲۳	زایش عذرایبی
۱۲۷	غار
۱۲۹	نوزاد
۱۳۱	هجرت مریم عذرا به مصر
۱۳۱	کودک در مقام آموزگار
۱۳۵	مسیح موعود (منجی موعود بنی اسرائیل)
۱۳۹	معجزات
۱۴۰	شام آخر
۱۴۲	یهودا
۱۴۵	تصلیب
۱۴۶	صلیب
۱۵۵	پایان جهان
۱۵۷	۷. دوران پرسش‌گری
۱۸۱	پیوست، گفت‌وگو
۱۸۱	اشاره
۱۸۲	طلوع زمین، سپیده‌دم آگاهی معنوی
۲۰۵	یادداشت‌ها
۲۰۹	واژه‌نامه
۲۱۷	نمایه

## کمبل و اسطوره

*Tat tuam* عبارتی است که اغلب در تأملات معنوی جوزف کمبل دیده می‌شود. در واقع، این واژه‌ها زندگی و آثار او را نیز توصیف می‌کنند. این چند واژه سانسکریتی به معنای «تو، آن هستی»، چنان روح بزرگ کمبل را تسخیر کرده بود که هدف تمام جست‌وجوهایش شده بود. این پژوهشگر کجکاوی اساطیر نه تنها مفاهیم عمیق معنوی پنهان در این عبارت را درک کرده بود، بلکه عمرش را کاملاً ناخودآگاه با آن به پایان رساند.

جوزف کمبل شیفته همان پرسش عمیقی بود که شوپنهاور در رساله‌اش *تذکره اصول اخلاق* طرح کرده بود: «چگونه رنجی که نه از آن من است و نه مایه دلمشغولی‌ام، تأثیری چنان ژرف در من می‌گذارد که گویی از آن خود من است، و تأثیرش آن قدر شدید است که مرا به کنش وامی‌دارد؟... موضوع سرارآمیزی است؛ عقل توضیحی برای آن ندارد و نمی‌توان ریشه‌های آن را در اعمال و تجربیات جست‌وجو کرد. این امر حتی بر بی‌عاطفه‌ترین و خودشیفته‌ترین انسان‌ها نیز پوشیده نیست. هر روز نمونه‌هایی از این نوع واکنش‌های آنی را به وضوح می‌بینیم: فردی که بی‌تأمل به کمک دیگری می‌شتابد، و با اینکه تازه برای اولین بار است که او را می‌بیند اما جانش را برای او به خطر می‌اندازد، و تدبیرش ای ندارد جز اینکه زندگی دیگری به مخاطره افتاده و به کمک نیاز دارد...»<sup>[۱]</sup>

پاسخ شوپنهاور، که کمبل قلباً از دانستن آن خرسند بود، آن است که پاسخ و واکنش آنی نشانگر نفوذ نوعی درک متافیزیکی است که «تو، آن هستی»<sup>[۲]</sup>

و موسیقی فوق‌العاده‌ای خلق می‌کند. وجه مشترک این مضامین چندگانه همان منشاء انسانی‌شان است، گویی هر یک از آن‌ها مجرای فریاد جاودانی روح است که در بستر زمان تنوعی چشمگیر و فوق‌العاده یافته است. [در فرهنگ ما]، ما زنان و مردان، خود را در بیان خلاق حسرت‌ها، آرزوها و غم‌های انسانی سنت خاص‌مان پیدا می‌کنیم و این کارها چنان با رفتار و اعمال ما سرشته است که فکر نمی‌کنیم انسان‌های فرهنگ‌ها و سنت‌های دیگر هم همین‌گونه‌اند. درحالی‌که اگر چشم و گوش‌مان را به‌دقت باز کنیم، می‌توانیم در ادبیات، آیین‌ها و نمادهای دیگران نیز خودمان را کشف کنیم، حتی اگر ابتدا به چشم ما بسیار زشت و بیگانه باشد. کمبل چنین می‌پنداشت که تو، آن هستی، سرایش شهود معنوی نهفته حیات و آثارش است: *Tat tuam asi*.

آنچه کمبل در این همسرای‌های متنوع و گاه نامفهوم می‌دید، حس مشترک شگفتی و بهت نسبت به راز هستی بود. با این حال خوب دریافته بود شفقتهی که درواقع عزیزترین همه واکنش‌هاست، در همه سنت‌ها بر اثر نگرانی یا اعتقاد مشابه برانگیخته نمی‌شود. مثلاً، سنت یهودی - مسیحی، جدا از باوری که خود کمبل به آن داشت، با اینکه منبع قدرتمند تعلیم شفقت بود، اهمیت و حساسیتی برای پیشرفت و آداب‌ورسوم دیگر فرهنگ‌ها قائل نبود، و اغلب ورودش به سرزمین‌های دیگر با موجی از تحریکات و افراط فراوان همراه بود. البته همراه با چیزهای جدید و انقلابی، حسی نه‌چندان قوی از شفقت نسبت به رنج دیگران را نیز با خود داشته است.

درمجموع، و به این دلیل است که در برخی موارد، در بسیاری از واکنش‌های جوزف کمبل به میراث معنوی یهودی - مسیحی در پیوند با یک شاخه، شفقت چنین آشکار و واضح نمایان می‌شود. بسیاری از کسانی که به کمبل نزدیک بودند، درباره این دانشجوی خودساخته و برجسته ادیان تطبیقی همین نظر را داشتند. او چنان مجذوب بود که وقتی از موضوعات مورد علاقه‌اش حرف می‌زد، می‌شد فهمید که چقدر عمیق خود را می‌شناسد و می‌داند که چقدر می‌داند. بارها اتفاق افتاده بود که طی پرسش و جواب با مخاطبان یا

بهترین وجه بیان آن است. بنابر نوشته فیلسوف آلمانی، چنین واکنشی مبتنی بر این فرض مسلم است که انسان خود را با دیگری یگانه می‌گیرد و نه با خود؛ و این، همان شکستن حصار میان افراد است به‌گونه‌ای که دیگری دیگر نه یک غریبه، بلکه فردی است که «من در رنج او شریک می‌شوم هرچند که جان من در تن او نیست».<sup>[۳]</sup>

همان‌گونه که شوپنهاور نوشته، این بصیرت بنیادین آشکار می‌کند «هستی درونی حقیقی من، درواقع در هر موجود زنده دیگری وجود دارد... [و] زمینه آن شفقتی<sup>۱</sup> است که همه فضایل حقیقی، یعنی از خودگذشتگی، بر آن استوار است و در هر کردار نیکی نمایان می‌شود».<sup>[۴]</sup>

در مورد جوزف کمبل نیز باید گفت که او نه‌تنها شفقت را چنان دریافته بود که به تاروپود وجودش بدل شده و در کلیت روابط شخصی‌اش نمایان بود و هرکس که صحبتش را شنیده و یا کتابش را خوانده، این نکته را به‌سادگی درمی‌یابد، بلکه ضمناً دریافته بود که رسیدن به شفقت به‌مثابه وقوف معنوی، همان دستیابی به کانون درک استعاره است که اسطوره و دین از خلال آن، خود را با انگاره‌ها و انرژی‌هایی که از منبع مشترک تخیل انسانی جریان می‌گیرد، بیان می‌کنند. به‌گفته او «استعاره‌های هر اسطوره‌ای را می‌توان به‌صورت نشانه‌های برآمده از این نوع خویشتن در تمام اشکال و شیوه‌های بومی حیات، یعنی از خلال نمایش‌های آیینی، روایت‌های تربیتی، دعاها، مراقبه‌ها، جشن‌های سالانه، و جز آن تعریف کرد؛ اشکالی که اعضای جامعه برای حفظ مفاهیم و خرد مناسب، با ذهن و احساس‌شان آن‌ها را اجراء و درنتیجه توازن را در زندگی حفظ می‌کردند».<sup>[۵]</sup>

درنظر کمبل، اسطوره به‌یک‌معنا، همان ارگ بزرگ کلیسای جامع است که طنین به‌وجود آمده از حدود یک‌صد لوله جداگانه درون آن درهم می‌تند

۱. Mitleid، واژه‌ای آلمانی و برگرفته از شوپنهاور به معنی پر از رنج و اندوه:

[mit = with, leid = pain, sorrow = compassion, pity]